

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: کیومرث

۱۹ می ۲۰۲۵

"پسا استعمار نقاب نوین امپریالیسم"

بخش سوم

اولین کاربردهای نظری «پسا»

الف) پسامدرنیسم: نقابی بر بحران بورژوازی متأخر

ظهور کاربرد نظری «پسا» در قالب «پسامدرنیسم»، نخست در هنر، ادبیات و نقد تمدن غربی پدیدار شد. اما در بطن این جریان ظاهراً زیبایی‌شناسانه، تشنجی نهفته بود که به بحران تاریخی سرمایه‌داری انحصاری و امپریالیسم مربوط می‌شد. واژه «پسا» در این بستر، اغلب به جای گسست، نشانه‌ای از ناتوانی بورژوازی در تداوم روایت مدرن خود بود؛ روایتی که دیگر قادر به پوشاندن تناقضات ساختاری جهان سرمایه‌داری نبود.

- ۱۸۷۰: نقاش انگلیسی، جان واتکینز چاپمن، اصطلاح «پست‌مدرن» را به‌کار برد تا انحرافی هنری را از قالب‌های تثبیت‌شده مدرن توصیف کند. اما در بستر تاریخی، این نه تنها یک تحول زیبایی‌شناختی، بلکه واکنشی ناخودآگاه به خالی‌شدن معنا از روایت ترقی بورژوائی بود.
- ۱۹۱۷: بروگولف پانویس، در بحبوحه جنگ جهانی اول و در دل بحران تمدن سرمایه‌داری اروپائی، از «پست‌مدرن» به‌مثابه نشانه‌ای از انحطاط عقلانیت مدرن یاد کرد؛ عقلانیتی که با ادعای جهان‌شمولی، در خدمت استعمار، جنگ و استثمار بوده است.
- ۱۹۳۴: هدریکو د. اونیس، در نقد ادبیات اسپانیائی، به کاربرد «پسا» روی آورد تا از جریان‌هایی سخن گوید که دیگر نمی‌توانستند در چارچوب‌های آرمان‌گرایانه و ترقی‌باور مدرنیسم نفس بکشند. اما این کاربرد، در عوض افشای ریشه‌های بحران، صرفاً به تطهیر استعاره‌ای آن منجر شد.
- ۱۹۴۷: برنولد توینی، در تحلیلی که به ظاهر تاریخی بود، در واقع به روایت از هم‌گیخته نخبگان جهانی از نظم پیشین پرداخت؛ نظمی که فروپاشی آن نه تصادفی، بلکه محصول جنگ‌های امپریالیستی و منطق گسترش سرمایه بود.
- ۱۹۷۹: ژان-فرانسوا لیوتار در «وضعیت پست‌مدرن»، با بی‌اعتمادی به روایت‌های کلان، نوعی بی‌طرفی ظاهری را به میدان نظریه وارد کرد. اما این بی‌اعتمادی، بیشتر به نفع سرمایه‌داری متأخر تمام شد، چرا که با نفی امکان نظریه کلان، گفتمان طبقه، انقلاب، و تحلیل ساختاری را نیز به محاق

برد. پسامدرنیسم، در عمل، پروژه نقد را از طبقه و تولید، به سوی پراکندگی معنا و بازی‌های زبانی سوق داد.

در حقیقت، «پسا» در این دوره، نقشی دوگانه یافت: از سوئی زبان بحران را بازتاب می‌داد و از سوی دیگر، در لافافه نظریه، به بازتولید نوعی بن‌بست ایدئولوژیک یاری می‌رساند؛ بن‌بستی که سرمایه‌داری جهانی را از مواجهه واقعی با تضادهایش محافظت می‌کرد.

ب) دیگر حوزه‌های نخستین استفاده از «پسا» علم بدون طبقه

گسترش کاربرد «پسا» به جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و نظریه‌های شناختی، از دهه‌های میانی قرن بیستم، نشانه‌ای دیگر از فرایند استحاله نقد در جهان آکادمیک بود. در اینجا نیز با نوعی «بازتوزیع مفاهیم انتقادی» روبه‌رو هستیم که هدفش نه کنش، بلکه مدیریت شور نظری و جلوگیری از پیوند آن با عمل انقلابی بود.

در جامعه‌شناسی، واژه «پساتجدد (Postmodernity)» به توصیف دگرگونی‌هایی در مصرف، فناوری و نهادهای اجتماعی پرداخت، اما با حذف تحلیل طبقاتی، صرفاً به ثبت سطحی تغییرات در فرم زندگی پرداخت؛ بدون آن‌که ریشه اقتصادی این تحولات را در منطق انباشت سرمایه یا زوال دولت رفاه روشن سازد.

در روان‌شناسی و معرفت‌شناسی، مفاهیمی چون «پسانسان‌گرایی (Posthumanism)» به تقابل سوژه انسان‌محور پرداختند، اما اغلب بدون تحلیل نقش سوژه طبقاتی در تاریخ. این چرخش نظری – که در آن «قدرت» به جای مناسبات تولید، و «زبان» به جای تضاد مادی نشست – در نهایت با پرهیز از طبقه، دولت، و انقلاب، به نوعی تسلیم نظری در برابر نظم جهانی بدل شد.

ادامه دارد...

تاریخ: ۱۸ می ۲۰۲۵